



غزل ملمع حافظ

به معنای دیدی است و بوادی یعنی باید می دیدی که هم اکنون در شهر ما به همین شیوه سخن می گویند. در بعضی از نسخ، مصراع دوم چنین است: تو اول رو، یکی لولی بوادی، که گرچه ممکن است از حافظ باشد، ولی مسلماً خودش تصحیح کرده و به سلیقه‌ی شعری نمی خورد و نسخه‌ی قزوینی ارجح است.

تا به این جای غزل همان بود که سودی معنی کرده بود و سایر اساتید (مثل دکتر خلیل خطیب رهبر) معنی آن را کامل تر و بهتر برای ما بیان کرده بودند. ولی بحث اصلی ما که انگیزه‌ی نوشتن این مطلب شد و پس از مکالمه‌ی تلفنی، استاد گرانقدر پروفیسور امین به من تکلیف کردند که مطلب را بنویسم، از همین مصراع دوم بیت چهارم شروع می شود.

سودی عالم بوسنیایی که تا سال ۱۰۰۶ هجری قمری در حیات بوده است، در شرح این بیت می نویسد: «این غزل ملمعی است به زبان عربی و یک لهجه‌ی مخصوص شیرازی.» و با تبعیت از سودی، بقیه‌ی شارحین و گردآورندگان محترم حافظ، همگی نوشته‌اند که این غزل ملمعی است از زبان عربی و یک لهجه‌ی قدیمی شیرازی. می دانیم که در شیراز علاوه بر فارسی، دو زبان دیگر مورد استفاده است: یکی ترکی که بیش تر اهالی ایل قشقایی به کار می برند و دیگری زبان لری (لری بختیاری و لری ممسنی).

مینورسکی در دایره‌المعارف اسلام می نویسد: «مبنای عمده‌ی که اجازه می دهد چهار شعبه‌ی عمده‌ی لری یعنی ممسنی، کوه‌گیلوی، بختیاری و لران (خاص) را تحت نام لری جمع کرد، مبنای زبان شناسی است.»^۲ بنابراین، این ملمع به زبان عربی و لری است، نه لهجه‌ی شیرازی که سودی گفته و دیگران تکرار کرده‌اند.

حالا چرا حافظ ملمع با زبان لری - عربی سروده است، در شرح حال زندگی حافظ در تاریخ ادبیات ایران، مادر حافظ را از اهالی کازرون دانسته‌اند.^۳ و در چهار مبنای عمده‌ی زبان شناسی که مینورسکی بیان کرده، یکی از آن‌ها ممسنی است که (ممسنی بخشی از شهرستان کازرون در استان فارس بین کوه گیلویه و بختگان می باشد).^۴ نویسندگی این سطور که زادگاهم در یکی از شهرستان‌های استان لرستان می باشد (بروجرد)، معانی این ابیات لری را می توان بفهمم، اگرچه مانند اهالی محترم خرم‌آباد، گویش لری نمی دانم، ولی از زبان لری آثاری در گویش شهر ما باقی است. بیت پنجم این غزل نیز ملمع است که مصراع اول کاملاً لری است و در معنای آن برای من ابهام وجود دارد:

۵ - که همچومت بیوتن دل وای ره غریق‌العشق فی بحر الوداد
هم چومت: مانند من تو را؛ بیوتن که در حقیقت به موتن: به بورن یا بیورن؛ دل هم که همان دل، ولی واژه‌ی وای ره را سودی معنی کرده به «یکبارگی».
نمی دانم مترجم زبان لری سودی چه شخصی بوده و یکبارگی را از کجا آورده است که این گونه معنی کردن بر روی معنی مصراع دوم هم تأثیر می گذارد و جالب این است که سایر عزیزان هم بدون استثناء تا آن جا که من دیده‌ام به سودی تأسی کرده‌اند و اما معنی واژه‌ی وای ره:

□ در دیوان حافظ، غزل ملمعی وجود دارد که شامل لهجه‌ی لری است، به مطلع:

۱- سَبَتِ سَلْمَى بِصُدْغِيهَا فُوَادِي
و رُوَجِي كُلَّ يَوْمٍ لِي يُنَادِي

این بیت کاملاً عربی است و صحبت از معشوقه‌ی دلخواه عرب است که با رسمان دوشاخه‌ی زلفانش دل شاعر را اسیر کرده و در بند کشیده است و به واسطه‌ی همین کار، روح شاعر مرتب و هر روز از او دادخواهی می کند.

۲- نگارا بر من بی دل ببخشای
وَ واصلینی علی رَغَمِ الاَعَادِي

به نگار می گوید که چون دل من اسیر توست و آن را در بند کرده‌ای، محبتی کن و به کوری چشم دشمنان به من ببیوند. (چه زیبا معنی شده است (علی رغم) که تصور می کنم برای اولین بار این کار به وسیله‌ی سودی انجام گرفته است) و چه قدر به جای خود افتاده است این جمع‌الجمع: عدو - اعدا - اعدای.

در برخی از نسخ، به جای «نگارا» (ضبط قزوینی)، «خدا را» نوشته شده است که با توجه به بیت سوم، «خدا را» زیباتر است:

۳- حبیبیا در غم سودای عشقت
تَوَكَّلْنَا عَلَي رَبِّ الْعِبَادِ

به نگار یا دوستش می فرماید: ای دوست، در غم این کار مشکل و معامله‌ی عشق، توکل کردم به خداوند عالمیان، خداوند بندگان.

۴- امن انکرنتی عن عشق سلمی
تَزِ اَوَّلِ اَن رَوِي نَهْكَو بَوَا دِي

ای کسی که عشق مرا به سلمی انکار می کردی و مرا از آن باز می داشتی، تو از اول باید آن روی زیبا را می دیدی. تز اول، یعنی تو از اول؛ نهکو، به معنای نیکوست (در گویش‌های محلی اغلب واژه را از نظر تلفظی پر می کنند، من چندین بار شنیده‌ام که عوام به جای رودهن گفته‌اند رودهند و فکر می کنند ادبی تر سخن می گویند و خود حافظ در ابیات بعدی روش را روشنت گفته است). بوا، به معنای باید و دی

می‌دانم که در زبان‌های اصیل فارسی که کم‌تر مورد تأثیر تحول قرار گرفته‌اند، همان زبان‌های محلی لری، کردی، مازندرانی و... می‌باشند. در لرستان و مازندران (طبق اطلاع بنده)، اغلب حرف «و» جانشین حرف «ب» می‌شود، مانند تلفظ آب که در لرستان و مازندران و سبزوار و سایر جاها که بنده بی‌اطلاعم، «آو» گفته می‌شود. البته با کمی تغییر اعرابی در شهر ما به‌طور عامیانه، به کتاب می‌گویند: «کتاو» و به کباب می‌گویند: «کواو» و به‌قول یک منبع رسانه‌یی، سیو هم که همان سیب است.

حالا برای پی‌بردن به معنی واقعی واژه‌ی لری «وای‌زه»، اگر به‌جای «واو» همان «ب» را به‌کار بریم، واژه می‌شود «بی‌زه» یا بگیره یا بگیرد که در گویش شهر بروجرد بجزایه Beyra و در مازندران بی‌ره Bayra که همان معنی بگیره یا بگیرد را می‌دهد.

پس اگر معنی این لغت را «بگیرد» بدانیم، معنی مصراع می‌شود: تو هم مثل من دلت مایل می‌شود به بودن و گرفتارشدن. این مسأله (که در بیت فوق گفته شد که اگر از اول او را

می‌دید، باعث این می‌شود که دلت را بگیرد که بمانی؛ مثل این که می‌گویی: با یک نگاه نظرش را گرفت، پس تو هم مثل من دلت به بودن می‌گیری و نمی‌تواند تکان بخورد و معنی عربی مصراع دوم هم که مستقل است می‌شود. مانند غریقی که جایش در داخل دریاست، غریق عشق هم در دریای دوستی و محبت را جای دارد.

خلاصه معنی بیت می‌شود: اگر تو هم از اول او را می‌دید، مثل من دلت به بودن گرفتار می‌شد. بودن در نزد معشوق درست مثل غریق در دریای عشق که جایش در دریای محبت است و جای دیگر ندارد.

در گویش شهر ما، به یکباره می‌گویند: «بواره» و به یکبارگی می‌گویند «بواره‌آی» که ارتباطی با وای‌زه ندارد.

۶- به پی‌ماچان غرامت بسپر یمن غرت یک وی روشتی از اما دی
معنی این بیت هم همان است که سودی گفته و شارحین محترم کامل‌تر و بهتر آن را گفته‌اند، ولی اگرچه سودی برای پرداخت محل غرامت و خسارات محل خاصی را در نظر گرفته، صف نعال و پشت در خانقاه، ولی به‌نظر بنده شاعر می‌گوید اگر یک کار غیرمعمولی و خارج از شیوه‌ی متداول دیدی، با رسم بی‌ماچان خسارات و غرامت آن را تقدیم می‌کنیم.

یعنی در صف نعال، مؤدب، به یک پای باز ایستاده و صم‌بکم و با همان روش دو دست به گوش‌ها به‌طور چپ و راست که علامت تعظیم و یک نوع دست بسته‌بودن است در مقابل بزرگان که از زمان مغول معمول شده است.

نمی‌دانم در کجا (شاید در سفرنامه‌ی ابن بطوطه) خواندم که شیخ ابواسحاق وقتی به خدمت یک قاضی بزرگ شیراز رسید، در مقابل او با همان رسم پی‌ماچان یعنی دست راست به گوش چپ، و دست چپ به گوش راست و ساکت نشسته بود. به هر حال، این رسم «پای‌ماچان» علامت احترام‌گذاشتن و ادب است.

باری، بی‌روشتی یعنی بی‌روشی و غیرمعمول، از اما دی، یعنی از ما دیدی. در شهر ما اما را ایما می‌گویند. یعنی ما.

۷- غم ابن دل بوانت خورد ناچار و غرنه او بنی آنچت نشادی
در معنی بیت، مسأله‌ی مورد بحثی نیست، فقط در واژه‌ی «نشادی» باید دقت بیش‌تری شود. مرحوم خلخالی ابیات پراکنده‌یی از حافظ به‌دست آورده که در پایان کتابش به‌چاپ رسانیده است. از جمله بیت بالا را نوشته و در زیرنویس به‌جای «نشادی» نوشته «نوادی». نوادی به‌معنی «نباید بینی» است که معنی مصراع می‌شود: «وگرنه آن چه را که نباید بینی، خواهی دید.» که معنی منطقی‌تر است، زیرا واژه‌ی نشادی به‌معنای «شایسته‌ی تو نیست» برای زبانی که روش را روشست و نیکو را نه‌کو می‌گویند، واژه‌ی شاید به‌معنی شایسته است، بیگانه است. و برای بهتر توجیه‌شدن عرایض این که، بیتی در ذیل همان بیت از حافظ نوشته شده که در آن هم واژه‌ی نشادی به‌کار رفته و معنی آن «شاد نمی‌شوند» است. (ص ۳۳۹ دیوان حافظ خلخالی):

غرت چنگی بزم آشتی و ماکن اگرچه دشمنان‌شان این نشادی
یعنی اگر دوست داری سازی (چنگ) برایت بزنم که با آن آشتی کنی، اگرچه این کار دشمنان را شاد نمی‌کند، چون ساز کارش شادکردن است.

۸- دل حافظ شد اندر چین زلفت بلیل مظلم و الله هادی
دل حافظ در چین زلف تو گم شد و در یک شب تاریک خداوند راهنماست
برای گمشدگان. ■



پی‌نوشت‌ها: ۱- جلد چهارم شرح سودی بر حافظ، ص ۲۳۵۸۱. نیز دیوان حافظ، چاپ خطیب رهبر، صص ۵۹۵ - ۵۹۶. ۲- جلد دوم فرهنگ عمید، ص ۱۸۰۷. ۳- جلد سوم تاریخ ادبیات ایران، ذبیح‌الله صفا، سال ۱۳۵۲، دانشگاه تهران، ص ۱۰۶۶. ۴- جلد ششم فرهنگ عمید، شماره‌ی ۲۰۲۲.